

متغیرهای نحوی و توسّعات معنایی در خطبه‌های نهج البلاغه (مطالعه موردی: جای‌گردانی‌های اجزای جمله)

فاروق نعمتی*^١ (دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه پیام نور، تهران، ایران)

سیدصدرالدین محمودی^٢ (استادیار گروه آموزش معارف اسلامی، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران)

DOI: [10.22034/jilr.2025.144213.1296](https://doi.org/10.22034/jilr.2025.144213.1296)



تاریخ الوصول: ٢٠٢٥/٠٨/٠١

تاریخ القبول: ٢٠٢٥/٠٩/١٣

صفحات: ٢١٣-٢٣٩

تاریخ دریافت: ١٤٠٤/٠٥/١٠

تاریخ پذیرش: ١٤٠٤/٠٦/٢٢

چکیده

ارتباط نحو و معناشناسی از موضوعات مورد توجّه میان زبان‌شناسان بوده است. اگرچه در باب سبک، دو دیدگاه متقابل «تزیینی» و «ارگانیک» وجود دارد، اما نمی‌توان رابطه‌ی وجوه نحوی با موضع گوینده و رویکردهای وی به موضوع را نادیده گرفت؛ بدین معنی که بهره‌گیری از ساختارهای دستوری خاصّ در برابر «نظم پایه» یا «نحو معیار»، افزون بر آن که مبنایی برای شناسایی سبک گوینده به شمار می‌رود، در توسّع معنایی و تنوّع بخشی به دلالت‌های کلام نیز مؤثر است. در این زمینه، تصرّفات نحوی و خلافِ عادت در متن نهج البلاغه؛ به‌ویژه «جای‌گردانی‌های اجزای جمله» یا «تبادل مکان واژگان» به عنوان یکی از ابزارهای پُر بسامد، علاوه بر تقویت جنبه‌های زیبایی‌شناختی زبان، نقش معنی‌رسانی در آن را به کمال، تشخّص می‌بخشد. به سبب گستردگی موضوع، پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی در دو حوزه «نحو» و «معناشناسی»؛ تنها بر مبنای بررسی شواهدی از تقدیم و تأخیرهای هدفمند نهج البلاغه در سیاق‌های «شرط»، «عطف»، «ترکیبات وصفی»، «عامل و معمول»، درصدد آن است تا جای‌گردانی‌های نحوی مؤثر بر توسّع و تولید معنا در سیاق‌های مذکور را معرفی و دستاوردهای معنایی نشأت گرفته از تبادل در جایگاه واژگان را تفسیر نماید. نتایج پژوهش گویای آن است که چیدمان عادی واژگان و نظم معمول بسیاری از ساختارهای نحوی نهج البلاغه در پیوند با اندیشه‌های حضرت علی^(ع) دگرگون شده است که اتخاذ چنین سبکی، افزون بر کارایی لازم در سطوح بلاغی، به شیوه‌های مختلفی، توسّع معنایی زبان را نیز به دنبال دارد.

کلمات کلیدی: متغیر نحوی، توسّع معنایی، جای‌گردانی واژگان، خطبه‌های نهج البلاغه

^١ نویسنده مسؤول؛ پست الکترونیک: faroogh.nemati@pnu.ac.ir

^٢ پست الکترونیک: ss.mahmodi@cpu.ac.ir

المتغيرات النحوية والتطورات الدلالية في خطب نهج البلاغة (دراسة حالة: تبديل مكونات الجملة)

الملخص

كانت العلاقة بين النحو وعلم الدلالة موضوع خلاف بين اللغويين. على الرغم من وجود وجهتي نظر متقابلتين في الأسلوب، وهما "التزييني" و"العضوي"، إلا أنه لا يمكن تجاهل العلاقة بين الجوانب النحوية وموقف المتحدث ونهجه تجاه الموضوع؛ بمعنى أن استخدام تراكيب نحوية خاصة مقابل "النظام الأساسي" أو "النحو المعياري"، بالإضافة إلى كونه أساساً لتحديد أسلوب المتحدث، يؤثر أيضاً في التطور الدلالي وتنوع دلالات الكلام. في هذا السياق، فإن التغيرات النحوية وغير المعتادة في نص نهج البلاغة؛ وخاصة "تبديل مكونات الجملة" أو "تبادل أماكن الكلمات" كواحدة من الأدوات الأكثر استخداماً، بالإضافة إلى تعزيز الجوانب الجمالية للغة، تضفي على دورها في إيصال المعنى كماً وقيماً. نظراً لاتساع الموضوع، تسعى هذه الدراسة، باستخدام المنهج الوصفي التحليلي في مجالين هما "النحو" و"علم الدلالة"؛ فقط بناءً على دراسة أمثلة من التقديم والتأخير الهادفين في نهج البلاغة في سياقات "الشرط"، "العطف"، "التراكيب الوصفية"، "العامل والمعمول"، إلى تحديد التبديلات النحوية المؤثرة في تطور وإنتاج المعنى في السياقات المذكورة وتفسير الإنجازات الدلالية الناتجة عن تبادل أماكن الكلمات. تشير نتائج البحث إلى أن الترتيب العادي للكلمات والنظام المعتاد للعديد من التراكيب النحوية في نهج البلاغة قد تغيرت بالارتباط بأفكار الإمام علي (ع)، وأن اعتماد هذا الأسلوب، بالإضافة إلى فعاليته اللازمة على المستويات البلاغية، يؤدي أيضاً إلى تطور دلالي للغة بطرق مختلفة.

الكلمات الرئيسية: متغير نحوي، تطور دلالي، تبديل الكلمات، خطب نهج البلاغة

مقدمه

امکانات بالقوه و بی‌پایان زبان این مجال را فراهم آورده تا نویسندگان و سخنوران در طول تاریخ همواره در پی شناسایی تمهیدات سبک‌سازی باشند که تأثیر معناداری بر کلیت متن و دیدگاه خواننده بگذارد. در این میان، بدیهی است که «شناخت و درک عمیق از متن و پی بردن به لایه‌های زیرین معنایی، نیازمند به‌کارگیری ابزارهای روشمند علمی است» (هاشمی و نعمتی قزوینی: ۱۴۰۱: ۷۰). در بررسی ساختاری یک اثر، «زبان معیار» یا «چیدمان طبیعی واژگان» و «میزان خروج از قواعد نحوی پایه»، مبنایی متقابل برای شناسایی سبک‌گوینده است؛ چرا که «یکی از مواردی که در لایه نحوی مورد بررسی قرار می‌گیرد، ساختمان جملات و بررسی ساختار کلام است» (راه چمنی و دیگران، ۱۳۹۸: ۱۵۳). در این میان، اگر الگو را در ساحت نحو به‌گونه‌ای فرض نماییم که به جای تغییر در نظم سازنده‌ی زبان عادی و تنوع در ساختارهای معمول آن، به صورت واحدی ثابت در تکرار باشد، در این صورت؛ زبان بر مدار طبیعی خود؛ یعنی بر مسیر نحو پایه در حرکت است. اما گاهی به اقتضای اغراض نحوی- بلاغی، برخی از اجزای جمله مانند مبتدا، خبر، فاعل و مفعول، مقدم یا مؤخر از جایگاه قراردادی خود آورده می‌شوند؛ تا دامنه‌ی معنایی متن را گسترش دهند. به بیان دیگر، در مقوله‌ی جابه‌جایی سازه‌های جمله یا همان تقدیم و تاخیر، پس از ایجاد تغییر بر ساختار و الگوی اولیه کلام؛ به سبب گسترش زبان و رسیدن به معانی ثانوی نظیر «تخصیص»، «تاکید»، «توبیخ»، «تقلیل» و «تعظیم»؛ اجزای کلام برخلاف ترتیب مألوف خود قرار می‌گیرند و واژه‌ای که باید مؤخر گردد را مقدم می‌سازند و کلمه‌ای که باید مقدم شود را به تاخیر می‌اندازند. با عنایت به این مؤلفه و در شرایطی که گوینده بر فضای متن اشراف کافی دارد؛ جای‌گردانی عناصر نحوی جمله‌ها در صورتی که در شعاع معنایی متن حرکت نماید، می‌تواند به برجسته‌سازی زبان کمک کند و در نهایت، مخاطب را به اندیشه‌های نهفته رهنمون سازد؛ بدین معنی که با جابه‌جایی عرف رایج بر ترتیب سازه‌های موجود در جملات، می‌توان برجستگی معنایی و نقش یکی از اجزای جمله را افزایش داد. در چنین چارچوبی، بررسی شیوه‌های واژه‌چینی در نهج البلاغه گویای آن است که نحوه‌ی نظم واژگان و شکل تألیف کلام همگام با تجسم مفهوم در تناسب است. در این میان، جای‌گردانی سازه‌های جمله یا تقدیم و تأخیرها، اسلوبی ویژه است که بر ارتقا و تنزل عناصر زبان در کلام حضرت علی^(ع) نقشی مؤثر دارد. مطالعات نحوی در نهج البلاغه نشان می‌دهد که یک واحد معنایی تا چه اندازه می‌تواند در ساخت‌های نحوی مشابه متحول گردد. به بیان دیگر، تنوع- پذیری واژگان و تحول در چیدمان طبیعی سازه‌های جمله‌های نهج البلاغه، مسیر اندیشه را تغییر می‌دهد.

جای‌گردانی‌های آگاهانه‌ی اجزای جمله در سیاق‌های گوناگون و تغییر جایگاه عامل و معمول در نهج البلاغه، یک مشخصه‌ی سبکی بارز است که افزون بر درهم‌ریزی ساخت عادی نحو زبان و برون‌کردِ گفتار از زنجیره‌ی معمول، اندیشه‌ی گوینده در کلام و وجهیت کیفیت‌های بیان امور را با فراز و نشیب‌های متنوع مواجه می‌سازد.

برمبنای آن‌چه که در بالا آمد می‌توان گفت؛ اسلوب تقدیم و تأخیر یکی از جلوه‌های معناآفرینی در کلام حضرت علی^(ع) بوده است؛ به گونه‌ای که مقدّم داشتن و یا مؤخّر نهادن یک لفظ و جای‌گردانی آن‌ها در دگرگونی معنای جمله‌ها نقشی مؤثر داشته است و ترتیب الفاظ به‌صورت اتفاقی صورت نگرفته، بلکه بر پایه‌ی اغراض گوینده‌ای سخنور شکل گرفته که به سبک بیان آگاه بوده، و تقدیم و تأخیر وی هدفمند و در راستای تعمیق معانی بوده است.

بی‌تردید، تحلیل و بررسی واژگان در متن نهج البلاغه و دریافت پیام‌های نهفته در آن‌ها از دریچه‌ی نحو، افزون بر توسّع معنایی، در فهم این کتاب ارزشمند بسیار مؤثر است که در این پژوهش، اسلوب تقدیم و تأخیر اجزای جمله به‌عنوان نمودی از فرایند عدول از نحو پایه؛ مدخلی برای تفسیر معنایی شواهدی از کلام امیرالمؤمنین^(ع) قرار می‌گیرد.

پرسش‌های پژوهش

پژوهش حاضر، ضمن بررسی و تحلیل شواهد متعدّدی از سیاق‌های جای‌گردانی عناصر موجود در متون نهج البلاغه، درصدد پاسخ به دو پرسش است:

- (۱) جای‌گردانی‌های نحوی مؤثر بر توسّع و تولید معنا کدامند؟
- (۲) دستاوردهای معنایی مقوله‌ی تبادل در جایگاه واژگان چیست؟

پیشینه پژوهش

پژوهش‌هایی که به نوعی با موضوع این تحقیق در ارتباط هستند را می‌توان به دو دسته‌ی عمده تقسیم نمود: دسته‌ی اول؛ شامل پژوهش‌هایی است که در ضمن دیگر موضوعات و به شکل غیرمستقل، جای‌گردانی‌های نحوی را برمبنای شواهدی از نهج البلاغه واکاوی نموده‌اند. دسته‌ی دوم، پژوهش‌هایی است که موضوع نحو و معنا را با تمرکز بر متونی غیر از نهج البلاغه مورد بررسی قرار داده‌اند؛ که در این مجال به ذکر نمونه‌هایی از هر دو دسته اشاره می‌گردد:

- محمد حماسه عبداللطیف (۲۰۰۰م) در کتاب «النحو والدلالة: مدخل لدراسة المعنى النحوى الدلالی»؛ موضوع کاربردهای معنایی نحو و تعاملات دستوری زبان با واژگان را تحلیل و بررسی نموده است.

- عبدالله حمود العانی (۲۰۰۳م) در رساله‌ی «البنی النحویه وأثرها فی المعنی»، ضمن مباحثی همچون «تقدیم و تأخیر»، «تعریف و تنکیر»، «فصل و وصل»، «تناوب میان حروف» و... پیوندهای نحوی و معنایی را واکاوی نموده است.
- محمد امیری فر و عیسی متقی‌زاده (۱۳۹۶) در مقاله‌ی «منهج فاضل السامرائی فی تحديد العلاقة بین النحو والمعنی» ابتدا نظر «السامرائی» را در رابطه با پیوند نحو و معنا آورده‌اند و سپس دیدگاه‌های دیگر نحویان و نیز علمای بلاغت از جمله «عبدالقاهر جرجانی» را پیرامون این مقوله بیان نموده‌اند و در انتهای بحث، به بررسی برخی از معانی نحوی پرداخته‌اند.
- حسین العمری (۲۰۱۰م) در کتاب «الخطاب فی نهج البلاغة؛ بنیته وأنماطه ومستویاته: دراسة تحليلیه» گفتمان نهج البلاغه را در قلمروهای «روایی»، «شعری» و «متنی» و نیز در سطوح «بلاغی»، «تفهیمی»، «حججی» و «تأملی» مورد نقد و بررسی قرار داده است. در مجموع باید گفت، اگرچه درباره‌ی نهج البلاغه و ویژگی‌های سبکی آن، پژوهش‌های متعددی به نگارش درآمده، اما بررسی این کتاب با تکیه بر تبیین جای‌گردانی‌های نحوی در توسّعات معنایی؛ به شکل یک پژوهش مستقل و بر مبنای سیاق‌های مورد مطالعه در این تحقیق، مورد اهتمام پژوهشگران واقع نشده است.

پیوند ساختارهای نحوی و معنای سخن

«تاکنون دو دیدگاه متقابل «تزینی» و «ارگانیک» در باب سبک مطرح بوده است. دیدگاه نخست چنین می‌انگارد که معانی، نخست بر زبان می‌آید؛ سپس با سبک، آراسته می‌شود. دیدگاه دوم، اندیشه و سبک را با هم مقارن و هم‌بوده می‌داند و این هر دو را پشت و روی یک سکه می‌شمارد. ساخت زبان از این دیدگاه، ساخت اندیشه را شکل می‌دهد» (ر.ک: فتوحی، ۱۳۹۰: ۲۶۸). از دیدگاه برخی از متفکران نظیر جرجانی، «موضوع نحو از بررسی کیفیت چینش واژه‌ها و رابطه‌ی آن‌ها با دیگر عناصر جمله فراتر می‌رود و علاوه بر بررسی طول جمله‌ها در سطحی بالاتر به بررسی رابطه‌ی جمله‌ها با هم نیز می‌پردازد؛ اما در نظرگاه نحوی برخی از محققان همچون «چامسکی»، نحو معادل کل دستور است، منهای معنی‌شناسی و آواشناسی» (همان: ۲۷۰-۲۶۹)؛ این در حالی است که میان ساختارهای نحوی و دلالت‌های معنایی موجود در آن‌ها هیچ جدایی نیست و آن چیزی که توهم جدایی این دو مقوله را ایجاد نموده، همان اختلاف نظری است که میان پیروان نظریه‌پردازان نحوی شکل گرفته است؛ چرا که تأثیرگذاری متقابلی بین عناصر دلالتی و نقش‌های نحوی در جمله‌ها وجود دارد و بررسی و شناخت نقش‌های مختلف نحوی برخی واژه‌ها و جمله‌ها، معنا را نیز تغییر می‌دهد و موجب برداشت‌های متفاوت و در نتیجه، فهم عمیق‌تر می‌شود؛ بنابراین «از آن جا

که هر ساختار با معنای جمله پیوندی مستقیم دارد، الگوهای نحوی می‌توانند در رابطه با معنا بررسی شوند. به عنوان نمونه تقدیم مسند بر مسندالیه در بافت معنایی جمله گاه اندوه، گاه شادی، گاه هشدار، گاه تأکید، جلب توجه و مانند این‌ها را در برمی‌گیرد» (ر.ک: کزازی، ۱۳۷۰: ۱۷۱-۱۶۸؛ شمیسا، ۱۳۷۴: ۹۴-۹۱).

در تأیید این دیدگاه که میان نحو و اندیشه پیوندی ناگسستنی وجود دارد، همین بس که از نظرگاه عبدالقاهر جرجانی «میان نظم یا ساختار و قوانین نحوی اتحاد و ارتباط تنگاتنگی هست. این اتحاد و ارتباط آن قدر بر ذهن وی مستولی است که بیان آن را ضروری می‌داند و بارها در آغاز و میانه و انجام کتاب «دلایل الاعجاز» به تبیین و توضیح آن می‌پردازد» (ر.ک: عبدالحسینی، ۱۳۹۳: ۶۹). جرجانی در یکی از گویاترین تعبیرش در این باره، چنین می‌گوید: «ای خواننده! بدان که معنی نظم کلام این است که اساس کلام را آن‌گونه که علم نحو اقتضاء می‌کند بگذاری، کلام را بر پایه قوانین و اصول این علم بنا کنی، روش‌هایی را که کلام بر آن استوار می‌شود بشناسی، از آن راه‌ها منحرف نشوی، حدّ و مرزهایی را که برای تو تعیین شده است نگاه داری، و نسبت به هیچ یک بی‌اعتنا نباشی. هر معنایی که درستی و نادرستی آن به نظم کلام مربوط می‌شود و تحت این عنوان درمی‌آید، مقصودی از مقاصد نحوی خواهد بود. یعنی اگر آن مقصود نحوی در محل خودش به کار رفته و در مقامی که شایسته‌ی آن است جای گرفته باشد، عبارت صحیح و معنا مستقیم است. اما اگر خلاف این عمل شده باشد، یعنی از محل خودش کنار رفته، در غیر موضعی که شایسته است جای گرفته باشد، خطاست. در نتیجه؛ هر توصیفی از کلام خواه صحت نظم یا فساد و هر چه از این دست، ریشه در مقاصد نحوی و احکام آن دارد» (جرجانی، ۱۹۹۲: ۷۷-۷۸).

افزون بر این، جرجانی درخصوص پیوند زبان و اندیشه و عوامل مؤثر بر ایجاد کلام و تحلیل گفتمان با تکیه بر تأویل نحوی، دیدگاه‌های شایان تأملی ارائه نموده است؛ از جمله آن که، وی تأکید می‌کند که «زبان به مثابه یک مفهوم و توانایی نهاده در وجود انسان است که به وسیله‌ی آن امکان برقراری ارتباط با دیگران و انتقال داشته‌های ذهنی خود را می‌یابد؛ همچنان که به مفهوم دیگر، نشانه‌ها و دلالت‌هایی است برای ارجاع به هستی‌ها و معانی از پیش دانسته؛ نشانه‌هایی قراردادی که دارای ساختاری منظم است و هر شخص نسبت به توانایی‌های خود در طول زمان با زندگی در اجتماع انسانی به آن آگاهی می‌یابد» (ر.ک: عبدالحسینی، ۱۳۹۳: ۸۲).

بر مبنای آن‌چه در باب پیوند نحو و اندیشه ذکر گردید، پیش‌نمای مطالعات عمیق نگارندگان در معناشناسی گفتمان امام علی^(ع) گویای این واقعیت است که واژگان به ظاهر پراکنده در جای جای متن نهج البلاغه با همدیگر ارتباطی سیستماتیک، منطقی و ارگانیک دارند؛ بدین معنی که

سیستم ارتباطی واژگان این کتاب، نمودی از تلفیق ساختارهای نحوی و معنایی سخن را به خوانندگان مخابره می‌نماید که در ادامه به تفصیل به آن می‌پردازیم.

چیدمان‌های نشان‌دار و دستاوردهای معنایی در نهج البلاغه

ساختارهای نحوی جملات، یکی از مهم‌ترین شاخص‌های تعیین سبک متون به شمار می‌رود. یک اثر هنری به‌مثابه‌ی یک سیستم نظام‌مند است که همه‌ی عناصر آن با یکدیگر در ارتباط هستند. نقش ساختارهای نحوی در خوانش متون بسیار مؤثر است و با معنای آن‌ها پیوندهای تنگاتنگی دارد؛ به‌گونه‌ای که بخشی از ادراک ما از قرائن و شاخص‌های نحوی آن به دست می‌آید. بر این اساس می‌توان گفت: «نحو منظم، مولود ذهن نظام‌مند است. ساختِ اندیشه با نحو پیوند آشکارتری دارد تا با واژه. کیفیتِ چیدمان کلمه‌ها در جمله، طول جمله‌ها، نوع جمله‌ها، کیفیات وجه و زمان همگی بیان‌گر نوع اندیشه‌اند. بنابراین، کیفیات روحی و ذهنیات پنهان‌گوینده در عناصر نحوی بیش‌تر خودنمایی می‌کند. باید از رهگذر همین عناصر نحوی نشان‌دار، ردّپای سبک و اندیشه و دل‌سپردگی گوینده به موضوعات را دنبال کرد» (فتوحی ۱۳۹۰: ۲۶۷).

سازه‌های موجود در جملات، ساختارهای نگاه و فکر ما هستند نحویون بر این باورند که توسّعات دلّالی یا گسترش‌های معنا به‌واسطه‌ی نقش‌های نحوی؛ همان «انحراف از معیار» یا «عدول از اصل» است که در آن، ترکیب سازه‌ها یا ترتیب اجزای جمله به‌گونه‌ای نامتعارف درکنار یکدیگر قرار می‌گیرند؛ تا با تساهل در قواعد نحوی زبان، جانب دلّالی و معنوی کلام را تقویت نمایند. به تعبیر دقیق‌تر، نحو‌شناسان، "در برابر نظم پایه یا نحو معیار، «نظم نشان‌دار» را مطرح می‌کنند. اگر در یک متن، نظم عادی نحو به خاطر تأکید بر بخشی از کلام تغییر کند و ساختاری غیرمتداول و نامعمول و متفاوت با نظم پایه داشته باشد، نشان و تشخّص خاصی خواهد یافت» (فتوحی، ۱۳۹۰: ۲۷۵). براین مبنا، «عدول از هنجارهای تابع قواعد زبان، نوعی تلنگر هنری است که خالق اثر آن را به خواننده وارد می‌کند» (عبدالمطلب، ۱۹۹۴: ۲۷۱).

در این زمینه، دست‌اندازی در ساحت قواعد محتوم دستوری و خلافِ عادت‌های نحوی بی-شمار در متن نهج البلاغه؛ به‌ویژه «جای‌گردانی‌های اجزای جمله» یا «تبادل جایگاه واژگان» به عنوان یکی از ابزارهای هنری کارآمد، افزون بر تقویت جنبه‌های زیبایی‌شناختی زبان، نقش معنی-رسانی در آن را نمایان می‌سازد. به بیان دیگر؛ تغییر نظم طبیعی واژگان، یکی از اسرار زیبایی در نهج البلاغه است. در واقع، ساخت‌های نحوی متن نهج البلاغه بی‌تأثیر از ساخت معنایی آن نیست؛ بنابراین، هر واژه‌ای که در کلام علی^(ع) از جایگاه نحوی خود به جای دیگری در جمله نقل مکان می‌کند، در تفسیر سبک‌شناسیک خوانندگان تغییر نگرش ایجاد می‌نماید.

آن گونه که می‌دانیم، «مطالبی چون تقدیم و تأخیرها و به‌طور کلی مباحثی که با چگونگی قرار گرفتن، چینش واژگان و کم و زیاد بودن اجزای جمله مرتبط است، در حوزه‌ی نظم بیانی متن جای می‌گیرند» (الکوز، ۱۳۸۶: ۳۰۲-۲۷۳). در چنین چارچوبی، حضرت علی^(ع) هنر پیرایش کلام را با استمداد از قابلیت‌های نهفته‌ی معنایی تقدیم و تأخیر اجزای موجود در جمله و پس و پیش نمودن عناصر زبانی تکمیل می‌نماید؛ بدین معنی که آرایش سازه‌های گفتمان نهج البلاغه و جابه‌جای آن‌ها به راست یا چپ در حدّ تزیین کلام متوقف نمی‌گردد؛ بلکه با رمزگشایی بافت نحوی، از معانی جدیدی پرده برمی‌دارد. در واقع، جلوه‌های اتساع دلالت در متن نهج البلاغه بیشتر از طریق عدول از اصل و تساهل در قواعد مألوف نمودار می‌گردد که در این میان، جای‌گردانی‌های نحوی یا تقدیم و تأخیرهای جهت‌مند در سیاق «جملات مرکب شرطی»، «معطوف و معطوف علیه»، «ترکیبات وصفی مقلوب» و «پیش‌آیی معمول‌ها» حضوری چشمگیر دارند که در ادامه به کارکرد هر یک از این سیاق‌ها در حوزه‌ی معناآفرینی می‌پردازیم.

جابه‌جایی «فراکردهای پیرو و پایه» در جمله‌های شرطی

تغییر نظم طبیعی کلمات، مسیر اندیشه را تغییر می‌دهد. در واقع باید گفت که «ساخت نحوی یک گزاره و کیفیت نظم واژه‌ها در جمله، نسبت میان ایده‌ی ما و پدیده‌ها را تعیین می‌کند. هر نوع نظمی از یک گروه واژه‌ها، حامل معنایی متفاوت است؛ یعنی تغییر نظم واژگان، کاربردهای معنایی کاملاً متفاوتی به‌بار می‌آورد» (رک: فتوحی، ۱۳۹۰: ۲۷۲).

از زمینه‌هایی که در جای جای نهج البلاغه در حدّ یک سبک، عرصه را بر توسّع معنایی گفتمان امام علی^(ع) گشوده؛ کاربرد گسترده «عبارت‌های شرطی» یا «فراکردهای پیرو و پایه در جملات شرطی» به شکل نامتعارف است. شیوه‌ی متعارف به‌کارگیری سازه‌های شرطی در جمله‌ها بدین‌گونه است که ابتدا «ادوات شرط» ذکر می‌گردند و پس از آن‌ها به ترتیب «شرط» و «جزای شرط» می‌آیند. بدیهی است که کاربرد این اسلوب بر مبنای ترتیب مألوف نحوی اگرچه در متن نهج البلاغه بسامد فراوانی دارد؛ اما نمودی از «خنثایی» و «بی‌نشانی» نحوی است و به فرایند تنوّع معنایی یاری نمی‌رساند. با این حال، به موازات بهره‌برداری خنثی از این ساختار نحوی در نهج البلاغه؛ به وفور به شواهدی برخورد می‌کنیم که «فراکردهای پیرو و پایه» از مدار طبیعی خود خارج شده‌اند؛ تا موقعیت عناصر جملات شرطی در نوسان معنایی قرار گیرد.

ذکر این نکته لازم است که رابطه‌ی معنایی شرط و جزاء ویژه‌ی زبان خاصی نیست و در همه‌ی زبان‌ها قابل طرح است و ساختار نحوی جمله‌های شرطی بر مبنای سه رکن اساسی پی‌ریزی می‌گردد:

(۱) ادوات شرط

۲) «جمله‌ی شرطی» یا «جمله‌واره‌ی پیرو شرطی» یا «فراکرد پیرو»

۳) جمله‌ی «جزای شرط» یا «جمله‌واره‌ی پایه‌ی شرطی» یا «فراکرد پایه»

ناگفته نماند که «در جمله‌های شرطی اگرچه حرف شرط نقش رابط و پیوند دهنده را ایفا می‌کند، لازم است بین دو جمله‌واره‌ی پایه و پیرو، رابطه‌ی معنایی ویژه‌ای نیز برقرار باشد تا از پیوند لفظ و معنی، مفهوم شرط دریافت شود. پیوند لفظی دو جمله‌واره با پیوند معنایی آن ارتباطی تنگاتنگ دارد؛ چرا که معنی، خود غایت و هدف است و لفظ تنها ابزار بیان معنی است؛ به همین رو، شناخت رابطه‌ی دو جمله‌واره‌ی پایه و پیرو شرطی، سهم بسزایی در شناخت دقیق ساختار زبانی جمله‌های شرطی دارد.» (ابن‌الرسول و دیگران، ۱۳۹۵: ۹۴). در این چارچوب، آن‌گونه که اشاره شد، در نهج البلاغه باوجود کاربردهای معمول «جمله‌واره‌ی پیرو شرطی» و «جمله‌واره‌ی پایه‌ی شرطی» پس از «ادوات شرط» گاهی نظم طبیعی جملات شرطی درهم می‌ریزد و در اثر این جابه‌جایی‌ها، معنای عبارت نیز توسعه می‌یابد.

تأمل بر جای‌گردانی‌های عناصر شرطی در متن نهج البلاغه گویای آن است که در چنین ساختارهایی، پیوند تلازمی اساس رابطه‌ی معنایی دو جمله‌واره‌ی پایه و پیرو به شمار می‌رود و این رابطه‌ی معنوی به دو صورت سببی و غیر سببی نمود می‌یابد. بدین معنی که ارتباط دو جمله‌واره‌ی پایه و پیرو در بسیاری از جمله‌های شرطی بر مبنای سببیت است. در این رابطه‌ی معنایی، شرط خود سبب پدید آمدن جواب است و در نتیجه‌ی آن حاصل می‌گردد. گاهی نیز جمله‌واره‌ی پیرو سبب پدید آمدن و به وقوع پیوستن جمله‌واره‌ی پایه نیست، بلکه جواب در پی شرط یا هم‌زمان با آن به وقوع می‌پیوندد، بدون آن که بر تحقق آن تأثیر علیتی بگذارد؛ بنابراین رابطه‌ی معنایی میان شرط و جواب، غیر سببی است. شواهد اخذ شده از متن نهج البلاغه در این زمینه نشان می‌دهد که دگردیسی نحوی در ساختار جمله‌های مرکب شرطی و ارتباط معنایی میان «جمله‌واره‌های پایه» و «جمله‌واره‌های پیرو»، نقش بسزایی در توصیف محتوایی این جملات بر پایه‌ی توصیف مؤلفه‌های تشکیل دهنده‌ی آن دارد که در اینجا به ذکر نمونه‌هایی از دستاوردهای معنایی این حوزه بسنده می‌گردد:

بشارت بر بهبود تفکر بشری و تجدید حیات قرآن

حضرت علی^(ع) در ابتدای خطبه‌ی ۱۳۸ نهج البلاغه به شکل ضمنی و بدون آن که به نام مبارک حضرت مهدی^(عج) تصریح کند، با عدول از ترتیبی که بر ساختار معمول جملات شرطی حاکم است؛ دوبار «فراکرد پایه» را بر «ادوات شرط» و «فراکرد پیرو» مقدّم می‌نماید؛ تا از رهگذر این تصرف نحوی، پیش از آن که اخبار دوران تیره‌ی هوس‌رانی‌ها و کنار نهادن قرآن را بازتاب دهد، بشارت بهبود یافتن اندیشه‌ی بشری و تجدید حیات قرآن را در منصفی نگاه خوانندگان بگذارد:

يُعْطِفُ الْهُوَى عَلَى الْهُدَى إِذَا عَطَفُوا الْهُدَى عَلَى الْهُوَى وَيُعْطِفُ الرَّأْيَ عَلَى الْقُرْآنِ إِذَا عَطَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ. (=او) [امام مهدی] امیال نفسانی را تابع هدایت قرار می‌دهد؛ آن‌گاه که (مردم) هوای نفس را بر هدایت مقدّم بدارند. و رأی و نظر خود را دنبال‌ه‌رو قرآن خواهد ساخت؛ آن‌گاه که دیگران قرآن را تابع نظر و آرای شخصی قرار داده باشند).

آن‌گونه که ملاحظه می‌گردد، جمله‌واره‌های پایه‌ی «يُعْطِفُ الْهُوَى عَلَى الْهُدَى» و «يُعْطِفُ الرَّأْيَ عَلَى الْقُرْآنِ» علاوه بر ادات شرط «إِذَا» به ترتیب بر جمله‌واره‌های پیرو «عَطَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الْهُوَى» و «عَطَفُوا الرَّأْيَ عَلَى الْقُرْآنِ» مقدّم شده‌اند و چنین تقدیمی هرگز جنبه‌ی تزیینی ندارد و در پس این جای‌گردانی‌های نحوی، انبوهی از معنا نهفته است؛ چراکه در صورت کاربرد خنثای ساختار شرطی در این فراز از خطبه، خواننده از همان ابتدا، فضای مهیبی از هوسرانی‌ها و تنزّل اعتبار قرآن را به نظاره می‌نشد؛ امّا هوش سرشار و سخنوری امام علی^(ع) در چنین فضایی نمود می‌یابد که با جابه‌جایی به موقع سازه‌های شرطی، اخبار بهبود اوضاع و تجدید حیات قرآن را پیش از نابسامانی‌های جوامع بشری در آینده بشارت می‌دهد.

تسریع بر اقرار به ناتوانی در پاسخ‌گویی

در فرازی از خطبه‌ی ۱۸۳ نهج البلاغه، امام علی^(ع) در بستر عبارتی که با جای‌گردانی سازه‌های شرطی برجسته شده است با لحنی اندازی-ارشادی، پیران کهن‌سال را مورد خطاب قرار می‌دهد و بخشی از درناک‌ترین صحنه‌های قیامت را برای آنان این‌گونه توصیف می‌کند:

أَيُّهَا الْيَفْسُ الْكَبِيرُ الَّذِي قَدْ هَزَّهَ الْقَتِيرُ، كَيْفَ أَنْتَ إِذَا التَّحَمَّتْ أَطْوَاقُ النَّارِ بِعِظَامِ الْأَعْنَاقِ وَنَشِبَتِ الْجَوَامِغُ حَتَّى أَكَلَتْ لُحُومَ السَّوَاعِدِ. (=ای پیر سالخورده که ضعف پیریت از پای درآورده! چگونه هستی آن‌گاه که طوق‌های آتش به استخوان‌های گردنت بچسبد و غل‌ها و زنجیرها گوشت ساعدان را خورده باشند).

همان‌گونه که اشاره شده، آن‌چه در حوزه‌ی نحوی به برجستگی این فراز از خطبه‌ی امام علی^(ع) منجر گشته، جابه‌جایی سازه‌های جمله‌ی شرطی است که در پس زمینه‌ی خود، معنایی نهفته دارد. در نمای ظاهری این عبارت، دو نوع عذاب دردناک برای دوزخیان مشهود است: یکی طوق-های آتشی است که بر گردن آنان انداخته می‌شود و در گوشت آنان نفوذ می‌کند و دیگری غل و زنجیرهایی است که دستان را محکم بر گردن می‌بندد و ساق دست‌ها را زخمی می‌نماید. امّا در پس‌زمینه‌ی این عبارت، جمله‌واره‌ی پایه‌ی شرطی «كَيْفَ أَنْتَ؟» که در پوشش یک پرسش بر ادات شرط «إِذَا» و «جمله‌واره‌ی پیرو شرطی» مقدّم شده، حامل معنایی است که از سیاق کلی عبارت به‌دست می‌آید؛ بدین معنی که آشنایی‌زدایی از حوزه‌ی دستوری زبان که از طریق تغییر در چینش

واژگان حاصل گشته، فراکرد پایه‌ی «كَيْفَ أَنتَ؟» را بر فراکرد پیرو «الْتَحَمَتْ أَطْوَاقُ النَّارِ» پیشی داده است؛ تا از همان ابتدا و به سرعت از ناتوانی مجرمان در پاسخگویی به برخورد با صحنه‌های هولناک قیامت پرده بردارد. به تعبیر دقیق‌تر، در صورتی که عناصر شرط در عبارت مذکور در جای خود به کار می‌رفتند، ناتوانی مجرمان از پاسخگویی در برابر چنان صحنه‌های مهیبی، چندان نمود پیدا نمی‌کرد؛ اما با چنین ترفندی به سرعت، عجز گنهکاران در واکنش به روبرو شدن با آن عذاب‌های دردناک، نمودی مضاعف پیدا می‌کند.

پیش‌آیی معمول و پهنای معنایی تأخیر عامل

زبان‌ها به لحاظ پذیرش انعطاف در برابر جابه‌جایی عناصر موجود در جمله، روال یکسانی ندارند. سازه‌های جمله‌های فعلیه و اسمیه در زبان عربی با حداکثر انعطاف‌پذیری، می‌توانند در «آغاز»، «میان» و «پایان» کلام جابه‌جا گردند. ذکر این نکته ضروری است که حدود جای‌گردانی‌های اجزای جمله‌ها به هر میزان که باشد، تأویل آن‌ها در گروه آشنایی به نحو معیار امکان‌پذیر است؛ چراکه «ما برای درک هر سخنی که با نظم پایه، هم‌خوان نیست نخست از طریق برگرداندن آن به شکل‌های عادی نحو، به «گشتار نحوی» دست می‌زنیم؛ یعنی ساخت نحوی غیرعادی را با ساخت‌های پایه که در دانش زبانی خود داریم، تأویل می‌کنیم. این گشتارها، فهم نحوی را ساده می‌کند» (فتوحی، ۱۳۹۰: ۲۷۱). بر مبنای این اصل است که «تحلیل‌گران ایدئولوژی و گفتمان‌شناسان سعی بر آن دارند تا معنای متن و به‌ویژه ایدئولوژی را از طریق کشف روابط میان سازه‌های متن با بافت؛ یا به تعبیری پیوند میان متن با زیر متن تاریخی، سیاسی و اجتماعی تفسیر کنند» (همان: ۳۴۵) که در این میان، ساختارهای نحوی غیرمعمول جملات، می‌توانند در ارثه‌ی ایدئولوژیک سخن، بسیار مؤثر باشند.

در این چارچوب، سبک گفتمان و ایدئولوژی امام علی^(ع) در کتاب نهج البلاغه که مضامین متنوعی را پوشش می‌دهد، در بیشتر اوقات بر مبنای «تغییر جایگاه عامل و معمول» پیش می‌رود که در این قسمت، به شواهدی از دستاوردهای معنایی تقدیم «جار و مجرور بر فعل» و «مفعول به بر فعل»، بسنده می‌شود.

پهنای معنایی تقدیم جار و مجرور بر فعل:

یکی از موارد توسعه معنایی در نهج البلاغه، تقدیم جار و مجرور بر فعل است که همین امر موجب دلالت‌ها و معانی جدیدی در گستره سخن شده است؛ از جمله:

برانگیختن روح حماسی و تشویق به مبارزه

حضرت علی^(ع) در آغاز خطبه‌ی ۱۱۸ نهج البلاغه که پس از پیروزی در جنگ جمل ایراد فرمود؛ ضمن ستایش یاران مبارز خویش، با بهره بردن از شگرد نحوی تقدیم جار و مجرور بر فعل؛ این گونه عزم آنان را بر ادامه‌ی جهاد تحریک می‌نماید: **أَنْتُمْ الْأَنْصَارُ عَلَى الْحَقِّ وَالْإِخْوَانُ فِي الدِّينِ وَالْجُنُودُ يَوْمَ الْبَاسِ وَالْطَّائِفَةُ دُونَ النَّاسِ بِكُمْ أَضْرَبُ الْمُدْبِرِ وَأَرْجُو طَاعَةَ الْمُقْبِلِ** (= شما یاران حق و برادران در دین و سپرهای روز سختی و محرمان اسرار من؛ جدا از سایر مردم هستید. با یاری شما منحرفان را شمشیر می‌زنم، و به فرمانبری روآوران به حق امیدوارم).

آن گونه که ملاحظه می‌گردد؛ امام علی^(ع) در این فراز از خطبه خویش با عدول از هنجارهای نحوی زبان معیار، نظم طبیعی واژگان «أَضْرَبُ بِكُمْ الْمُدْبِرَ» را برهم زده است و از طریق تقدیم جار و مجرور «بِكُمْ» بر فعل «أَضْرَبُ» در جمله‌ی «بِكُمْ أَضْرَبُ الْمُدْبِرَ» روحیه‌ی حماسی یاران را برای تداوم مبارزه با دشمنان برانگیخته است. بدیهی است که اگر کلام آن حضرت بر مدار نحو طبیعی زبان حرکت می‌کرد و به جای جمله‌ی مذکور، از جمله‌ی «أَضْرَبُ بِكُمْ الْمُدْبِرَ» استفاده می‌شد، کاربرد عنصر «بِكُمْ» در جایگاه مألوف خود، نمی‌توانست به تولید معنای انگیزشی در حدّ مطلوب منجر گردد.

توبیخ و مذمت غفلت‌زدگان

امام علی^(ع) در فرازی از خطبه‌ی ۲۲۱ نهج البلاغه، با تأثیرپذیری از دو آیه‌ی نخست سورهٔ تکاثر^۱، اسلوب نحوی جای‌گردانی جارو و مجرور با فعل را در خدمت گفتمان انتقادآمیز خود درآورده است: **يَا لَهُ مَرَامًا مَا أَبْعَدُهُ! وَزُورًا مَا أَغْفَلُهُ! وَخَطَرًا مَا أَفْطَعُهُ! لَقَدْ اسْتَخْلَوْا مِنْهُمْ أَيُّ مُدْكِرٍ وَتَنَافَسُوا مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ أَيْ مِمَّصَارِعِ آبَائِهِمْ يَفْخَرُونَ أَمْ بَعْدِيدِ الْهَلَكَةِ يَتَكَاثَرُونَ**. (= شگفتا! چه هدف بسیار دوری؟ و چه زیارت‌کنندگان غافل؟ و چه افتخار موهوم و رسوایی؟ به یاد استخوان پوسیده کسانی افتاده‌اند که سالها است خاک شده‌اند، آن‌هم چه یادآوری؟ با این فاصله دور به یاد کسانی افتاده‌اند که سودی به حالشان ندارند. آیا به محل نابودی پدران خویش افتخار می‌کنند؟ یا با شمردن تعداد مردگان و معدومین خود را بسیار می‌شمرند؟)

همان گونه که ملاحظه می‌گردد، جار و مجرور و مضاف الیه «بِمَصَارِعِ آبَائِهِمْ» و «بَعْدِيدِ الْهَلَكَةِ» به ترتیب بر فعل‌های «يَفْخَرُونَ» و «يَتَكَاثَرُونَ» که به آن تعلّق دارند مقدّم شده است؛ تا پیش از آن که خواننده متوجّه «يَفْخَرُونَ» و «يَتَكَاثَرُونَ» گردد، نگوشت به سبب «مَصَارِعِ آبَائِهِمْ» و «بَعْدِيدِ الْهَلَكَةِ» را نظاره‌گر باشد؛ چراکه بار معنایی مذمت این دو فعل در حال حرکت بر مدار

^۱ «الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ» «حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ»

نحو طبیعی زبان و در صورتی که پیش از جار و مجرور ذکر می‌شدند، چندان بر ذهن سنگینی نمی‌کند، اما در چنین حالتی که آن حضرت اراده نموده‌اند، در پس‌زمینه‌ی خود، پیام توبیخ و مذمت غفلت‌زدگان را مخابره می‌نماید.

افاده‌ی حصر و اختصاص

یکی از اسباب تقدیم جار و مجرور بر عامل فعلی خود در نهج البلاغه، «اراده حصر» است؛ یعنی امام علی^(ع) برای افاده اختصاص، چنین معمولی را بر عامل خود مقدم می‌نماید. آن حضرت در فرازی از خطبه‌ی ۱۷ که در برملا ساختن ماهیت مدعیانی ایراد نموده که عهده‌دار قضاوت هستند، با بهره‌برداری از اسلوب جای‌گردانی معمول به جای عامل، چنین می‌فرمایند: **إِلَى اللَّهِ أَشْكُو مِنْ مَعْشَرٍ يَعِيشُونَ جَهْلًا وَمَمُوتُونَ ضَلَالًا** (=به خدا شکایت می‌برم از مردمی که در جهالت زندگی می‌کنند و با گمراهی می‌میرند).

آن‌گونه که مشاهده می‌گردد در این فراز از خطبه، حضرت علی^(ع) آنانی که شایستگی نشستن بر مسند قضاوت ندارند را نکوهش و با دلی پر درد و آهی سوزان در پیشگاه خداوند از آنان شکایت می‌نماید. آن‌چه که در عبارت فوق بیشتر جلوه‌گری می‌کند، چیدمان نشان‌داری است که در تقدیم جار و مجرور «إِلَى اللَّهِ» بر فعل «أشکو» پدیدار می‌گردد؛ بدین معنی که این جای‌گردای نحوی بیانگر انحصار معنای شکایت به خداوند است. بدیهی است در صورتی که جار و مجرور «إِلَى اللَّهِ» بر فعل «أشکو» مقدم نمی‌شد، و کلام بر مدار نحو طبیعی زبان حرکت می‌کرد، معنای شکایت از انحصار خداوند بیرون می‌آمد و به دیگران نیز تعمیم داده می‌شد.

توسع معنایی تقدیم مفعول بر فعل

در این بخش به مواردی از تقدیم مفعول بر فعل در راستای توسع معنایی اشاره می‌شود:

تأکید بر حقارت دنیا و نکوهش دنیازدگان

حضرت علی^(ع) در فرازی از خطبه ۱۱۱ نهج البلاغه به‌واسطه‌ی «هذه» به «دنیا» اشاره می‌کند و از باب تأکید بر بی‌ارزش بودن دنیا، اسم اشاره‌ی مربوط به آن را که در نقش مفعول، ظاهر گشته بر فعل «تُؤْتِرُونَ» مقدم نموده است و بدین طریق در ساحت نحو عادی زبان، دست‌اندازی می‌کند: **فَهَذِهِ تُؤْتِرُونَ أَمْ إِلَيْهَا تَطْمَنُّونَ أَمْ عَلَيْهَا تَحْرَصُونَ؟! (=آیا شما چنین دنیایی را بر همه چیز مقدم می‌دارید و بدان اطمینان می‌کنید؛ یا در آرزوی آن به‌سر می‌برید؟)**

تأمل در عبارت بالا گویای آن است که حضرت علی^(ع) در سه موقعیت ذیل از شیوه‌ی جای‌گردانی عناصر جمله‌ها بهره برده است:

- (۱) تقدیم مفعول «هذه» بر فعل «تُؤثِرُونَ» مفهوم ناچیز بودن و حقارت دنیا را انتقال می‌دهد.
 - (۲) تقدیم جار و مجرور «إليها» بر فعل «تطمئنون» پیام بی‌اعتبار بودن دنیا را مخابره می‌کند.
 - (۳) تقدیم جار و مجرور «عليها» بر فعل «تَحْرِصُونَ» معنای بی‌ثمر بودن را می‌رساند.
- افزون براین موارد، مضمون مشترکی که از جای‌گردانی‌های متوالی عبارت بالا به‌دست می‌آید، «نکوهش» کسانی است که از آخرت غافلند؛ چراکه آنان هستی خود را به دنیا گره زده‌اند و به آن تکیه کرده‌اند و نسبت به آن حرص می‌ورزند.

بیم و تهدید

امیرالمؤمنین^(ع) آن‌گاه که شعار معروف خوارج را شنید که می‌گویند: «لا حکم إلاّ الله» و پس از آن که از تفکر آنارشیسمی آنان مبنی بر اداره‌ی جامعه بدون حکومت مطلع گشت، پیام خویش به آنان را که دربردارنده‌ی «بیم» و «تهدید» بود، بر مبنای تقدیم مفعول بر فعل این گونه بیان نمود:

حُكْمَ اللَّهِ أَنْتَظِرُ فَيُكْمُ (منتظر حکم خدا درباره‌ی شما هستم).

در عبارت فوق، تقدیم ترکیب اضافی «حُكْمَ اللَّهِ» که گروه مفعولی به شمار می‌رود بر فعل «أَنْتَظِرُ»، پیوندی عمیق با گفتمان و رمزگان ایدئولوژیک و فضای اجتماعی کلام دارد و در پس-زمینه‌ی آن، مضمون بیم دادن خوارج و تهدید آنان به هلاکت در دنیا و عقوبت در آخرت جای دارد.

حسرت بر دنیاپرستی و ندامت بر مال‌اندوزی

حضرت علی^(ع) در فرازی از خطبه‌ی ۱۱۴ نهج البلاغه، پس از آن که حرص انسان را در جمع‌آوری چیزهایی که آن‌ها را نمی‌خورد و ساختن جاهایی که در آن‌ها سکنی نمی‌گزیند توصیف می‌کند، به منظور تأکید کلام پیشین و این بار به‌شیوه‌ی تخطّی از ترتیب نحو عادی، «مفعول» را بر «فعل» مقدّم می‌نماید؛ تا حسرت خویش را بر احوال مال‌اندوزان دنیاپرست این گونه بیان کند: وَمِنْ الْعَنَاءِ أَنَّ الْمَرْءَ يَجْمَعُ مَا لَا يَأْكُلُ وَيَبْنِي مَا لَا يَسْكُنُ ثُمَّ يُخْرِجُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى لَا مَالًا حَمَلَ وَلَا بِنَاءً نَقَلَ (=یکی از رنج‌ها این است که انسان چیزی را فراهم آورد که نمی‌خورد و بنایی بسازد که در آن سکونت نمی‌کند و سپس به جانب خداوند متعال می‌رود در حالی که نه مالی با خود می‌برد و نه ساختمانی منتقل می‌کند!)

آن گونه که می‌بینیم مفعول به «مالاً» و «بناءً» برخلاف عرف رایج در نحو معیار، به ترتیب بر دو فعل «حَمَلَ» و «نَقَلَ» مقدّم شده است؛ تا شدّت اندوه امام علی^(ع) را از احوال افرادی که متعلّقات زودگذر دنیوی آنان را از آخرت غافل نموده، بیان نماید. ذکر این نکته ضروری می‌نماید که اگر در

این مجال، جابه‌جایی میان فعل و مفعول صورت نمی‌گرفت، ندامت بر حرص مال‌اندوزی و دل‌بستگی به دنیا چندان مشهود نبود.

تقدیم و تأخیر در سیاق عطف و چرایی آن

«سیاق، همان "قرینه مقالبه" یا "مصادقی" یا "نشانه‌ی درون متنی" است که ترکیب صدر و ذیل کلام، شکل‌دهنده آن خواهد بود» (ربانی، ۱۳۸۰: ۳۲۲). به عبارتی دیگر، «سیاق در اصطلاح اهل ادب به طرز جمله‌بندی که برگرفته از چینش و نظم خاص کلمات است، گفته می‌شود؛ به گونه‌ای که گاهی افزون بر معنای هریک از کلمه‌ها و سپس معنای جمله، معنایی دیگر را نیز به همراه آورد.» (نک: تابان، ۱۳۸۷: ۱۰۲).

بنابراین؛ نقش سیاق در تفسیر، توسیع و معنای واژگان و یا در تعیین و ترجیح یک کلمه بر کلمه‌ی دیگر بسیار مؤثر است. در این زمینه، رسیدن به مفاهیم ارزشمند نهج البلاغه نیز همانند قرآن کریم، مستلزم تأمل در ما قبل و ما بعد عبارت‌ها و توجه به روند کلی کلام؛ یعنی سیاق است. در این چارچوب، یکی از ساختارهای دستوری زبان عربی، پیوند دادن دو یا چند واژه با حروفی معین به یکدیگر است. حروف پیوند دهنده یا به تعبیر علم نحو، «حروف عطف» را می‌توان به سه دسته تقسیم نمود:

(۱) حروفی که بر «معطوف» و «معطوف علیه» حکمی واحد، تحمیل می‌کنند. این حروف عبارتند از: [واو-فاء-ثم-حتی]

(۲) حروفی که حکم را بر یکی از آن دو؛ یعنی «معطوف» یا «معطوف علیه» به شکل مشخص، تحمیل می‌کنند. این حروف عبارتند از: [لا-لکن-بل]

(۳) حروفی که حکم را بر یکی از آن دو؛ یعنی «معطوف» یا «معطوف علیه» به شکلی مبهم، تحمیل می‌کنند. این حروف عبارتند از: [أَمْ-أَوْ] (نک: شرتونی، ۱۳۸۱، ج ۴: ۳۷۵)

در مقوله عطف و قرائن مربوط به چرایی جایگاه معطوف و معطوف علیه در نهج البلاغه، سیاق به عنوان مبنای اساسی ساخت کلام، نقشی عمده در فهم مخاطب دارد و مطمئن‌ترین ابزار برای شناسایی علل معنوی تقدیم معطوف بر معطوف علیه دارد. جرجانی بر این باور است که «ترتیب واژگان در کلام بر مبنای ترتیب معانی آن‌ها در نفس آدمی صورت می‌پذیرد؛ بدین معنی که اگر معنایی در ابتدای نفس آدمی قرار داشته باشد، لفظی که بر آن معنا دلالت می‌کند نیز در ابتدای کلام قرار می‌گیرد» (ر.ک: جرجانی، ۱۹۹۲: ۵۲).

حضرت علی(ع) در نهج البلاغه تقدیم و تأخیر در سیاق عطف را به‌عنوان شیوه‌ای تأثیرگذار در گسترش معنا و تفسیر واژگان به کار برده است. از مهم‌ترین ظرافت‌های موجود در ساختارهای

عطف نهج البلاغه که افزون بر زیبایی‌های لفظی، معانی و پیام‌هایی را در خود نهفته دارند، به شواهد ذیل بسنده می‌گردد:

تقدیم جبرئیل بر میکائیل

از میان فرشتگان، چهار فرشته وجود دارند که در پیشگاه الهی قُرب و منزلت خاصی دارند. این فرشتگان عبارتند از: «جبرئیل»، «میکائیل»، «اسرافیل» و «عزرائیل». نام جبرئیل در قرآن کریم بر نام میکائیل مقدّم شده است: ﴿مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ﴾ (بقره/۹۸)

در فرازی از خطبه‌ی ۱۸۲ نهج البلاغه نیز بسان قرآن کریم، نام جبرئیل بر نام میکائیل تقدّم دارد: «إِنْ كُنْتَ صَادِقًا أَيُّهَا الْمُتَكَلِّفُ لَوْصَفَ رَبِّكَ فَصِفْ جِبْرِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَجُنُودَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ» (=ای کسی که برای توصیف کردن پروردگارت به زحمت افتاده‌ای! اگر راست می‌گویی جبرئیل و میکائیل و لشکرهای فرشتگان مقرب را وصف کن).

تأمل در اسباب نحوی- معنایی چنین تقدیمی در قرآن و نهج البلاغه گویای آن است که «جبرئیل صاحب «وحي» و «علم» است و میکائیل صاحب «ارزاق» است، و از آن‌جا که «نیکی‌های نفسانی» بر «نیکی‌های جسمانی» برتری دارد؛ بنابراین نام جبرئیل بر میکائیل ارجحیت دارد» (ر.ک: زرکشی، ۱۴۱۰: ۲۵۵/۳-۲۵۶).

برمبنای آن‌چه آمد می‌توان گفت؛ پیوند دو واژه‌ی «جبرئیل» و «میکائیل» به واسطه‌ی حرف عطف «واو»، یکی از ساختارهای نحوی زبان عربی است که تقدیم نامحسوس «جبرئیل» بر «میکائیل» شکل خنثایی ندارد و در ورای آن معنای برتری نهفته است.

تقدیم جنّ بر انس

در آیات بسیاری از قرآن کریم نام «جنّ» و «انس» در کنار هم و با ترتیبی متفاوت ذکر شده است؛ بدین معنی که در برخی آیات، نام انس و در آیاتی دیگر نام جنّ مقدم شده است. البته این تقدیم‌ها و تأخیرها همگی بر اساس سیاق و معنای جملات صورت گرفته است. در باب علل چنین تقدیم و تأخیری اختلاف نظر وجود دارد. «برخی گفته‌اند: در برخی آیات انسان به دلیل شرافت و برتری، بر جنّ مقدم شده است و در آیاتی دیگر جنّ مقدم شده است، زیرا در خلقت بر انسان پیشی دارد. برخی نیز معتقدند علت پیش‌آیی جنّ در عجیب و غریب بودن خلقت آنان نسبت به انسان بوده است؛ یا دلیل آن بوده که بدن آن‌ها قویتر و اعمال آن‌ها بزرگتر از انسان‌هاست» (العارضی، ۲۰۱۲: ۱۸۶).

در نهج البلاغه نیز همانند قرآن، آن جا که واژه‌ی جن بر انسان مقدم گشته، در حقیقت عامل اصلی در این تقدیم و تأخیر نحوی، همان سیاق آیات؛ یعنی پیشی داشتن سابقه‌ی خلقت جن بر انسان بوده است که در این جا به ذکر دو نمونه اشاره می‌گردد: **فَلَوْ أَنَّ أَحَدًا يَجِدُ إِلَى الْبَقَاءِ سُلْمًا أَوْ لِدْفَعِ الْمَوْتِ سَبِيلًا، لَكَانَ ذَلِكَ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي سَخَّرَ لَهُ مَلِكُ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ مَعَ النَّبُوءَةِ وَالْعَظِيمِ الزُّلْفَةِ:** (=اگر کسی می توانست جاوید زیستن را راهی جوید یا دفع مرگ را وسیله‌ای اندیشد؛ کسی جز سلیمان بن داود(ع) نبود. آن که خداوند پادشاهی جن و انس با پیامبری و منزلت و مقام رفیع را مسخر او ساخته بود). (خطبه ۱۸۲)

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَعْرُوفِ مِنْ غَيْرِ رُؤْيَةٍ وَ... الَّذِي أَسْكَنَ الدُّنْيَا خَلْقَهُ وَبَعَثَ إِلَى الْجِنِّ وَالْإِنْسِ رُسُلَهُ (=ستایش خداوندی را که شناخته است بی آن که دیده شود. اوست که آفریدگان خود را در این جهان جای داد و پیامبران را بر جن و انس مبعوث فرمود). (خطبه ۱۸۳)

تقدیم خورشید بر ماه

امام علی(ع)^۴ در نهج البلاغه مقوله‌ی نحوی معطوف و معطوف علیه را با الگوبرداری معنایی از قرآن کریم بر واژگان «الشمس» و «القمر» تحمیل نموده و واژه‌ی «الشمس» را بر واژه‌ی «القمر» مقدم کرده است. بی تردید، هم‌آیی این دو واژه در نهج البلاغه؛ در حالی که همواره حق تقدّم با «الشمس» بوده، گویای چیدمانی نشان‌دار است که زبان را از خنثایی درمی‌آورد؛ چیدمانی معنادار که «سبقت آفرینش خورشید بر ماه» (السامرای، ۲۰۰۶: ۵۴-۵۴) را حکایت می‌نماید: **وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ دَائِبَانِ فِي مَرْضَاتِهِ يُبْلِيَانِ كُلَّ جَدِيدٍ وَيُقَرِّبَانِ كُلَّ بَعِيدٍ** (=خورشید و ماه به رضایت او می‌گردند که هر تازه‌ای را کهنه و هر دوری را نزدیک می‌گردانند). (خطبه ۹۰)

در عبارت فوق، حضرت علی(ع)^۵ با تأثیرپذیری صریح از آیه ۳ سوره‌ی مبارکه‌ی ابراهیم ﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ﴾ واژه‌ی «الشمس» را بر «القمر» مقدم نموده؛ تا در پس‌توی کلام خویش، مضمون قدمت آفرینش خورشید بر ماه را به ما انتقال دهد.

در فرازی از خطبه‌ی ۱۸۵ نهج البلاغه نیز به تأثیر از آیات قرآنی، واژه‌ی «الشمس» بنا بر همان دلیلی که پیش از این ذکر شد، بر واژه «القمر» مقدم شده است: **فَانْظُرْ إِلَى الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَالنَّبَاتِ وَالشَّجَرِ وَالْمَاءِ وَالْحَجَرِ وَاخْتِلَافِ هَذَا اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَتَفَجُّرِ هَذِهِ الْبِحَارِ وَكَثْرَةِ هَذِهِ الْجِبَالِ وَطُولِ هَذِهِ الْأَقْلَالِ وَتَفَرُّقِ هَذِهِ اللُّغَاتِ وَالْأَلْسُنِ الْمُخْتَلِفَاتِ** (=پس اندیشه کن در آفتاب و ماه و درخت و گیاه و آب و سنگ و اختلاف شب و روز و جوشش دریاها و فراوانی کوه‌ها و بلندی قلّه‌ها و گوناگونی لغت-ها و تفاوت زبان‌ها).

ناگفته نماند که در عبارت فوق، افزون بر عطف بین دو واژه «الشمس» و «القمر»، میان واژگان دیگری نیز چنین حالتی تحقق یافته که هریک از این پیوندها و تقدیم و تأخیرهای که میان کلمات شکل گرفته، حامل معنایی خاصّ است که در این مجال نمی‌گنجد.

تقدیم جاهل بر عالم

در خطبه‌ی ۱۲۵ نهج البلاغه، این بار از باب اهمّیت، «تَبَيَّنَ جاهل» بر «تَثَبَّتَ عالم» مقدّم گشته است: وَأَمَّا قَوْلُكُمْ: لَمْ جَعَلْتُ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ أَجْلاً فِي التَّحْكِيمِ؟ فَإِنَّمَا فَعَلْتُ ذَلِكَ لِيَتَبَيَّنَ الْجَاهِلُ وَ يَتَثَبَّتَ الْعَالِمُ (= و اما سخن شما که چرا میان خود و آنان برای حکمیت (داوری) مدّت تعیین کردی؟ من این کار را کردم تا نادان خطای خود را بشناسد و دانا بر عقیده‌ی خود استوار بماند).

آن گونه که ملاحظه می‌گردد، در این فراز که پاسخ امام علی^(ع) به خوارجی است که «حکمیت» را نمی‌پذیرفتند؛ بنابر اقتضایی که مورد نظر حضرت است، «آگاه گشتن جاهلان» موضوعی بسیار بااهمّیت‌تر از «تَثَبَّتَ عالمان». بنابراین، به سبب قلّت معرفت جاهلان نسبت به موضوع «حکمیت» و شدّت حاجت آنان به تبصّر در این مسأله و اطمینانی که آن حضرت بر ثبات عقیده‌ی عالمان داشت، واژه‌ی «جاهل» را بر «عالم» مقدّم نموده است.

واژگونی ترکیبات وصفی (=تقدیم صفت بر موصوف)

«شاهکارهای انسانی؛ به‌ویژه در حوزه هنرهای کلامی، علی‌رغم تنوّع و تفاوت‌هایی که در ذات، زمان، مکان و زبان دارند، از بنیادهای مشترکی نیز برخوردارند. مقایسه آثار برتر بشری در درازنای حیات اجتماعی، اندیشه را بدان سو می‌راند تا ویژگی‌ها و اصول همانندی را در تمامی آن‌ها بیابد و ایمان آورد که انسان در برهه‌های روشن روح و جامعه خویش یا روزگاران تاریک و تهی خود، آرزوها، دردها و ناکامی‌های یکسانی داشته و آن‌ها را با شیوه‌ها و ابزارهای همسانی بروز داده است» (محبتی، ۱۳۸۰: ۲۵۱).

بهره‌برداری مناسب از ترکیبات بدیع در ساختار کلام، افزون بر توازن زبان، درگشایش چشم-اندازهای نوین معنایی نیز نقشی برجسته و تعیین‌کننده دارد. در این زمینه، تصاویری که بر بستر ترکیبات وصفی واژگونه در نهج البلاغه تکوین یافته، دربردارنده‌ی دریافت‌های هنری امام علی^(ع) از محیط پیرامون و ارائه‌ی ادبی آن به واسطه‌ی همنشینی مقلوب واژگان در قالب آرایه‌هایی همانند تشبیه، مجاز، استعاره و... است که هم می‌تواند آشنایی‌زدایی نحوی ایجاد کند و هم هنر ایجاز معنایی را به شکل زیبایی باز نمایاند. به بیان دیگر، همنشینی واژگان نهج البلاغه در بستر ترکیبات وصفی مقلوب، ابزاری مناسب برای پردازش کلام به شمار می‌آید که زمینه‌ساز بسیاری از آرایه‌های

ادبی در اغراض متنوع بوده که در نقد و تحلیل‌های صرفی، نحوی و بلاغی متون مدنظر قرار گرفته است.

خاصیت جای‌گردانی موصوف با صفت در کلام حضرت علی^(ع) مفهوم ترکیبات وصفی را تأویل-پذیر می‌نماید؛ هرچند که تفسیر رابطه‌ای که در واژگونی این ترکیبات وجود دارد و کشف معنایی که در پس‌توی آن‌ها نهفته است بر عهده‌ی مفسر است؛ بدین معنی که این ترکیبات، برانگیزنده‌ی ذهن مخاطبان به سوی جست‌وجو در پیوند دادن اجزا و یافتن رابطه معنایی در آن‌هاست. در نمونه‌های زیر، هنرنمایی امام علی^(ع) در پوشش ترکیبات وصفی مقلوب؛ در جهت «تأکید»، «تخصیص»، «تبیین» و «تبلیغ» صفاتی است که برخلاف نحو معیار در ظاهری «مضاف‌گونه» مقدم گشته‌اند:

كَأَنَّهُ مُتَلَفِّحٌ بِمَعْجَرٍ أَسْحَمَ إِلَّا أَنَّهُ يُحِيلُ لِكَثْرَةِ مَائِهِ وَشِدَّةِ بَرِّقِهِ أَنَّ الْخَضِرَةَ النَّاصِرَةَ مُتَزَجَّةٌ بِهِ وَمَعَ فَتَقٍ سَمِعَهُ خَطَّ كَمُسْتَدَقِّ الْقَلَمِ فِي لَوْنِ الْأَفْحْوَانِ (=گویی بر اطراف گردنش معجری است سیاه رنگ که به خود پیچیده؛ ولی از کثرت شادابی و درخشندگی به نظر می‌رسد که رنگ سبز پرتراوتی با آن آمیخته شده است و در کنار گوشش خط باریک بسیار سفیدی همچون نیش قلم به رنگ گل بابونه کشیده شده که بر اثر سفیدی درخشنده اش در میان آن سیاهی تالو خاصّی دارد). (خطبه ۱۶۵)

عبارت فوق در توصیف شگفتی رنگ‌آمیزی پَرهای طاووس است که در آن اضافه در «مُسْتَدَقِّ الْقَلَمِ» از نوع اضافه صفت به موصوف است که تقدیر آن «الْقَلَمُ الْمُسْتَدَقُّ» است؛ اما چیدمان ترکیب به‌گونه‌ای دگرگون شده؛ تا اضافه شدن صفت بر موصوف، افاده‌ی «تخصیص و تبیین» نماید، و چنین افاده‌ای از آن جهت است که در زیر گوش طاووس خطی دقیق وجود دارد که گویی شبیه به نیش قلم است و این چنین توصیفی تنها منحصر به طاووس و در بیان شگفتی رنگ‌آمیزی پَرهای این پرنده‌ی زیبا است.

أَحْمَدُهُ عَلَى عَوَاطِفِ كَرَمِهِ وَسَوَابِغِ نِعَمِهِ وَأُؤْمِنُ بِهِ أَوَّلًا بِأَدْيَا (=او را می‌ستایم در برابر مهربانی‌ها و نعمت‌های فراگیرش، و به او ایمان می‌آورم چون مبدأ هستی و آغاز کننده‌ی خلقت آشکار است). (خطبه ۸۳)

در عبارت بالا، ترکیب وصفی مقلوب «سَوَابِغِ نِعَمِهِ» که در تقدیر «نِعَمَهُ السَّوَابِقُ» است، کانون برجستگی هنری و توجه مخاطب محسوب می‌گردد و معنایی فراتر از الفاظی که در ظاهر کلام جلوه‌گری می‌کنند، ایجاد نموده و به‌طور کلی برای تبیین مضمون فراگیری و شمول به‌کار رفته است.

فَلَا تَزَالُونَ كَذَلِكَ حَتَّى تُؤْوَبَ إِلَى الْعَرَبِ عَوَازِبُ أَحْلَامِهَا (=و این وضع خونبار تداوم یابد؛ تا آن‌که عقل از دست رفته عرب بازآید).

در این عبارت که از خطبه‌ی ۱۳۸ نهج البلاغه گرفته شده و به اتّحاد و هماهنگی مردم در نابودی بنی‌امیه و ظهور بنی‌العباس اشاره دارد، امام علی^(ع) ترکیب وصفی «أحلامها العازبه» را واژگونه نموده است و از طریق تقدیم تابع (= صفت) و اضافه نمودن آن به متبوع (= موصوف) از نحو طبیعی زبان عدول کرده است. بدیهی است این واژگونه‌گی فراتر از ظاهر عادی ترکیب، معنای «مبالغه در تقبیح عقل‌هایی که به غایت از دست رفته‌اند» را به خوانندگان انتقال می‌دهد.

نتیجه

امکانات بالقوه و بی‌پایان زبان این مجال را فراهم آورده تا نویسندگان و سخنوران در طول تاریخ همواره در پی شناسایی تمهیدات سبک‌سازی باشند که تأثیر معناداری بر کلیّت متن و دیدگاه خواننده بگذارد. در این میان؛ کشف تمهیداتی که در مقوله‌ی دستوری زبان به توسیع مضمون منجر گردد، قبل از هر چیز مستلزم مهارت در دو حوزه‌ی «نحو» و «معنی‌شناسی» است که با عنایت به اشراف بالای حضرت علی^(ع) به این دو دانش زبانی، می‌توان نهج البلاغه را در قلمرو رابطه‌ی هدف-مند «متن» با «بیرون متن»، سرآمد دانست.

تبیین پیوند میان جابه‌جایی در ساختارهای دستوری و معنای سخن یا تحلیل نقش عناصری که در پیوند «برونه» و «درونه»ی زبان سخنوری امام علی^(ع) مؤثرند گویای آن است که در گنجینه‌ی گفتمان‌های نهج البلاغه، تنوّع صورت‌های کاربردی معنای حاصل از «جای‌گردانی-های عناصر» جملات یا همان «تقدیم و تأخیرها»؛ به‌گونه‌ای است که می‌توان این دو را پشت و روی یک سکه قلمداد نمود. بدین معنی که هر نوع تغییری که بر نظم طبیعی واژگان در کلام امیرالمؤمنین^(ع) تحمیل گشته، رتبه‌ی اجزای زبان را هوشمندانه ارتقاء یا تنزل داده است. بر این مبنا باید گفت؛ واژگان به ظاهر پراکنده در جای جای متن نهج البلاغه با همدیگر ارتباطی سیستماتیک، منطقی و ارگانیک دارند و جای‌گردانی‌های نحوی یا تقدیم و تأخیرهای جهت‌مند در سیاق «جملات مرکب شرطی»، «معطوف و معطوف علیه»، «ترکیبات وصفی مقلوب» و «پیش‌آیی معمول‌ها» هر یک حامل معانی متنوّعی هستند که نسبت میان ایده‌ی ما و پدیده‌ها را در گفتمان حضرت علی^(ع) تعیین می‌کنند و در صورت کاربرد این سیاق‌ها بر مدار نحو طبیعی کلام، دیدگاهی خنثی و طبیعی از جانب آن حضرت ارائه می‌گردید که در چنین حالتی، ایده‌ی ما در قبال آن سیاق‌های طبیعی، از مرزهای عادی کلام فراتر نمی‌رفت.

منابع

القرآن الکریم.

- ابن الرسول، سید محمد رضا، کاظمی نجف آبادی، سمیه، و کاظمی، مهری. (۱۳۹۵). رابطه معنایی جمله‌واره پایه و پیرو در جمله‌های شرطی زبان فارسی. *نشریه‌ی ادب فارسی*، ۱(۱۷)، ۹۳-۱۱۲.
- امیری‌فر، محمد، و متقی‌زاده، عیسی. (۱۳۹۶). *منهج فاضل السامرائی فی تحديد العلاقة بین النحو والمعنى. مجله بحوث فی اللغة العربیة*، ۱۸، ۸۲-۶۷.
- تابان، جعفر. (۱۳۸۷). نقش سیاق در تفسیر قرآن. *فصلنامه دین و سیاست*، ۱۵، ۹۹-۱۱۸.
- جرجانی، عبدالقاهر. (۱۹۹۲). *دلائل الاعجاز (تحقیق محمد تنجی)*. بیروت: دارالکتب.
- حمود المظهور العانی، احمد عبدالله. (۲۰۰۳). *البنی النحویة وأثرها فی المعنى (أطروحة دکتوراه)*. جامعه بغداد.
- دشتی، محمد. (۱۳۸۴). *نهج البلاغه (چاپ ۷)*. قم: پارسیان.
- راه چمنی، زهرا، آباد، مرضیه، عبداللهی، حسن، و سیدی، حسین. (۱۳۹۸). سبک‌شناسی نحوی تشبیهات بلیغ در خطبه‌های نهج البلاغه. *مجله زبان و ادبیات عربی*، ۱(۱۷۷/۱/۲۰۰)، ۱۴۷-۱۷۰.
- ربانی، محمدحسین. (۱۳۸۰). نقش سیاق در تفسیر. *فصلنامه پژوهش‌های قرآنی*، ۲۷-۲۸، ۳۲۲-۳۴۱.
- الزركشي، محمد بن عبد الله. (۱۴۱۰). *البرهان فی علوم القرآن (جلد ۳)*. بیروت: دارالمعرفه.
- السامرائی، فاضل. (۲۰۰۶). *التعبیر القرآنی*. عمان: دار العمان.
- شرتونی، رشید. (۱۳۸۱). *مبادئ العربیة: قسم النحو (تحقیق حمید محمدی)*. قم: موسسه انتشارات دارالعلم.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۴). *معانی (چاپ ۳)*. تهران: میترا.
- العارضی، رفاه عزیز. (۲۰۱۲). *الترتیب فی القرآن الکریم*. دمشق: تموز للطباعة والنشر.
- عبدالحسینی، حسین. (۱۳۹۳). تحلیل روانشناختی سخنور بر مبنای تأویل نحوی: بازخوانی رویکرد عبدالقاهر جرجانی به فلسفه زبان در کتاب دلائل الاعجاز. *فصلنامه صحیفه مبین*، ۵۵، ۸۴-۶۵.
- عبدالمطلب، محمد. (۱۹۹۴). *البلاغه والأسلوبیة (الطبعة ۱)*. لبنان: الشرکه المصریة العالمیة.
- عبداللطیف، محمد حماسه. (۲۰۰۰). *النحو والدلالة (الطبعة ۱)*. القاهرة: دار الشروق.
- العمری، حسین. (۲۰۱۰). *الخطاب فی نهج البلاغه: بنیته وأنماطه ومستویاته: دراسة تحليلیة (الطبعة ۱)*. بیروت: دارالکتب العلمیة.
- فتوحی، محمود. (۱۳۹۰). سبک‌شناسی نظریه‌ها، رویکردها و روش‌ها. تهران: سخن.
- فخر الرازی، فخر الدین محمد بن ضیاء الدین. (۱۹۸۱). *التفسیر الکبیر (مقاتیج الغیب) (جلد ۳)*. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- کرازی، میرجلال الدین. (۱۳۷۰). *زیبایی‌شناسی سخن پارسی*. تهران: مرکز.
- الکواز، محمد کریم. (۱۳۸۶). سبک‌شناسی اعجاز بلاغی قرآن کریم (ترجمه سید حسین سیدی). تهران: سخن.
- محبتی، مهدی. (۱۳۸۰). *بدیع نو: هنر ساخت و آرایش سخن (چاپ اول)*. تهران: سخن.
- مختار عمر، احمد. (۱۳۸۶). *معناشناسی (ترجمه سید حسین سیدی)*. مشهد: دانشگاه فردوسی.

هاشمی، مریم، و نعمتی قزوینی، معصومه. (۱۴۰۱). شاخصه‌های فردیت مؤلف در گفتمان علوی: مطالعه موردی خطبه ۲۳۸ با محوریت دعوت به وحدت و نهی از تفرقه. *مجله زبان و ادبیات عربی*. ۸۷-۷۰، (۲۹/۲) ۱۴.

Transliterated Resources (OpenAI, 2025)

- Ibn al-Rasul, Seyyed Mohammad Reza, Kazemi Najafabadi, Somayeh, & Kazemi, Mahri. (2016). *Semantic Relationship Between Main and Subordinate Clauses in Persian Conditional Sentences*. [in Persian]
- Amiri-Far, Mohammad, & Motaghi-Zadeh, Isa. (2017). *Fadel al-Samarrai's Method in Defining the Relationship Between Grammar and Meaning*. [in Arabic]
- Taban, Jafar. (2008). *The Role of Context in Interpreting the Qur'an*. [in Persian]
- Jurjani, Abd al-Qahir. (1992). *The Proofs of Inimitability (Dalā'il al-I'jaz)*, ed. by Mohammad Tanji. Beirut: Dar al-Kitab. [in Arabic]
- Hamoud al-Mazhur al-Aani, Ahmad Abdullah. (2003). *Syntactic Structures and Their Effect on Meaning* (PhD dissertation, University of Baghdad). [in Arabic]
- Dashti, Mohammad. (2005). *Nahj al-Balaghah* (7th ed.). Qom: Parsian. [in Persian]
- Rah-Chamani, Zahra, Abad, Marzieh, Abdollahi, Hassan, & Seyyedi, Hossein. (2019). *Syntactic Stylistics of Complete Metaphors in the Sermons of Nahj al-Balaghah*. [in Persian]
- Rabbani, Mohammad Hossein. (2001). *The Role of Context in Interpretation*. [in Persian]
- Al-Zarkashi, Mohammad ibn Abdullah. (1990/1410 AH). *Al-Burhan fi 'Ulum al-Qur'an* (Vol. 3). Beirut: Dar al-Ma'rifah. [in Arabic]
- Al-Samarrai, Fadel. (2006). *The Qur'anic Expression*. Amman: Dar al-Uman. [in Arabic]
- Shartouni, Rashid. (2002). *Mabadi al-'Arabiyyah: Section of Syntax*, ed. by Hamid Mohammadi. Qom: Dar al-'Ilm Publications. [in Arabic]
- Shamisa, Siros. (1995). *Ma'ani* (3rd ed.). Tehran: Mitra. [in Persian]
- Al-'Aridi, Rafah Aziz. (2012). *Arrangement in the Noble Qur'an*. Damascus: Tamuz Press. [in Arabic]
- Abdolhosseini, Hossein. (2014). *A Psychological Analysis of the Speaker Based on Syntactic Interpretation: A Re-reading of Abd al-Qahir al-Jurjani's Approach to the Philosophy of Language in Dalā'il al-I'jaz*. [in Persian]
- Abdul-Muttalib, Mohammad. (1994). *Rhetoric and Stylistics*. Lebanon: Al-Sharika al-Misriyya al-'Alamiyya. [in Arabic]
- Abdul-Latif, Mohammad Hamaasah. (2000). *Syntax and Semantics*. Cairo: Dar al-Shorouq. [in Arabic]
- Al-Omari, Hossein. (2010). *Discourse in Nahj al-Balaghah: Its Structure, Types, and Levels – An Analytical Study*. Beirut: Dar al-Kutub al-Ilmiyyah. [in Arabic]
- Fotouhi, Mahmoud. (2011). *Stylistics: Theories, Approaches, and Methods*. Tehran: Sokhan. [in Persian]
- Fakhr al-Razi, Fakhr al-Din Mohammad ibn Diya' al-Din. (1981). *The Great Commentary (Mafatih al-Ghayb)*, Vol. 3. Beirut: Dar Ihya' al-Turath al-'Arabi. [in Arabic]

- Kazazi, Mirjalal al-Din. (1991). *The Aesthetics of Persian Speech*. Tehran: Markaz. [in Persian]
- Al-Kawwaz, Mohammad Karim. (2007). *Stylistics of the Rhetorical Inimitability of the Qur'an*, trans. by Seyyed Hossein Seyyedi. Tehran: Sokhan. [in Arabic → Persian translation]
- Mohabbati, Mahdi. (2001). *Badi'-e Now: The Art of Construction and Ornamentation of Speech* (1st ed.). Tehran: Sokhan. [in Persian]
- Mukhtar Omar, Ahmad. (2007). *Semantics*, trans. by Seyyed Hossein Seyyedi. Mashhad: Ferdowsi University. [in Arabic → Persian translation]
- Hashemi, Maryam, & Ne'mati Qazvini, Ma'soumeh. (2022). *Indicators of Authorial Individuality in Alawi Discourse: A Case Study of Sermon 238 Focusing on the Call for Unity and the Prohibition of Division*. [in Persian]

Syntactic Variables and Semantic Expansions in Nahj al-Balagha Sermons (Case Study: Sentence Component Reordering)

Farooq Ne'mati*

(Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Payame Noor University, Tehran, Iran)

Seyyed Sadr al-Din Mahmoudi

(Assistant Professor, Department of Islamic Studies Education, Farhangian University, Tehran, Iran)

Abstract

The relationship between syntax and semantics has been a contentious issue among linguists. Although there are two opposing views on style, "ornamental" and "organic," one cannot ignore the relationship between syntactic aspects and the speaker's position and approach to the subject. This means that the use of specific grammatical structures, as opposed to "basic order" or "standard syntax," not only serves as a basis for identifying the speaker's style but also contributes to semantic expansion and diversification of discourse implications. In this regard, syntactic manipulations and unusual arrangements in the text of Nahj al-Balagha, especially "reordering of sentence components" or "word displacement," as one of the most frequent tools, in addition to strengthening the aesthetic aspects of language, fully characterizes its meaning-conveying role. Due to the breadth of the topic, the present research, using a descriptive-analytical method in the two fields of "syntax" and "semantics," based solely on examining evidence of purposeful fronting and postponement in Nahj al-Balagha in the contexts of "condition," "conjunction," "descriptive phrases," and "agent and patient," seeks to introduce syntactic reorderings that affect the expansion and production of meaning in the mentioned contexts and to interpret the semantic achievements resulting from word displacement. The research results indicate that the normal arrangement of words and the usual order of many syntactic structures in Nahj al-Balagha have been altered in connection with the thoughts of Imam Ali (AS). Adopting such a style, in addition to its necessary efficiency at rhetorical levels, also leads to semantic expansion of language in various ways.

Keywords: syntactic variable, semantic expansion, word displacement, Nahj al-Balagha sermons

Extended Abstract (OpenAI, 2025)

Introduction

This study examines how syntactic structure operates as a central stylistic device in the sermons of Imam Ali in Nahj al Balagha. It is based on the

premise that the virtually unlimited potential of language allows speakers to shape meaning and perspective through deliberate manipulation of word order. Rather than treating syntax as a neutral, purely formal system, the research approaches it as a domain in which semantic, rhetorical, and cognitive effects are actively produced. In this view, any marked departure from basic word order is a motivated choice that reshapes how the text is processed and understood.

Within structural analysis, the opposition between standard or basic syntax and systematic deviations from it provides a key indicator of style. When elements such as subject, predicate, agent, and object are advanced or delayed beyond their conventional positions, the resulting reconfiguration generates secondary meanings such as specification, emphasis, rebuke, restriction, or magnification. These syntactic shifts, commonly conceptualized as *taqdim* and *takhir*, do not merely rearrange surface form; they reorganize the hierarchy of information, foreground certain semantic components, and guide the reader toward the speaker's evaluative and ideological stance. *Nahj al Balagha* is especially rich in this regard, because its syntactic flexibility mirrors the complexity of its intellectual and spiritual content.

Methodology

The study adopts a qualitative, descriptive analytical approach that combines classical Arabic grammatical thought with modern theories of the syntax semantics interface and stylistics. The conception of *nazm* in the work of Abd al Qahir Jurjani provides a foundational framework for viewing syntactic order as inseparable from meaning. Insights from contemporary discourse analysis further support the idea that marked syntactic structures can be read as stylistic signals revealing how thought is organized and how communicative priorities are encoded in the text.

The corpus consists of selected passages from *Nahj al Balagha* in which syntactic displacement is both structurally clear and semantically productive. Three domains are foregrounded: complex conditional sentences, where the relative positioning of conditional clause and apodosis is altered; patterns of preposing and postponing in simple and complex clauses, especially the advancement of prepositional phrases and objects; and marked coordination and adjectival constructions, including the ordering of *matuf* and *matuf alayh* and the inversion of the usual noun adjective sequence. In each case, the basic expected order is first reconstructed, and the nature and degree of deviation are then related to contextual cues and to the rhetorical function of the utterance.

Results

The analysis of conditional structures shows that *Nahj al Balagha* frequently departs from the canonical sequence in which the conditional particle is followed by the conditional clause and then the apodosis. In several key passages, the base clause is advanced before the particle and its clause, so that the reader first encounters a declarative statement of promise, guidance, or

warning, and only afterwards the condition that frames it. This inversion shifts the emotional and cognitive focus: instead of beginning with scenes of deviation or threat, the discourse opens with the restoration of right guidance or the affirmation of a decisive truth, thereby privileging hope, renewal, or definitive judgement over anxiety and decline.

A similar mechanism appears in eschatological contexts, where interrogative clauses such as *kayfa anta* are advanced before their conditional frames. By placing the initial question before the temporal conditional clause, the text dramatizes the inability of the sinner to respond in the face of terrifying punishment. The syntactic foregrounding of the question itself makes helplessness and paralysis the central meaning, rather than a secondary conclusion derived after the description of torment. In both types of conditional complexes, syntactic rearrangement reconfigures temporal and logical relations, altering the reader's perception of cause, consequence, and thematic priority.

The second cluster of findings concerns the preposing of adjuncts and objects. Prepositional phrases advanced before the verb frequently encode emphasis, exclusivity, and affective intensification. Clause initial elements such as *bikum* or *ila Allah* do not simply fill a syntactic slot; they restrict and focus the scope of the predicate so that support, complaint, or reliance is understood as tied exclusively to the highlighted element. In calls to struggle, preposing *bikum* before the verb presents the supporters as the primary instrument of action and so amplifies their heroic agency. In laments that begin with *ila Allah ashku*, fronting the prepositional phrase makes the act of complaint an explicitly exclusive turning to God.

Object fronting likewise proves to be semantically significant. In passages that censure attachment to worldly life, advancing objects such as *hadhihi* or *malan* before their verbs underscores the smallness and futility of what is desired, inviting the reader to contemplate the nature of the object before processing the action. In threats addressed to the Kharijites, fronted objects like *hukm Allah* frame the entire clause within the horizon of divine authority and make the expectation of divine judgement a dominant presence preceding the act of waiting. Across these examples, marked placement of adjuncts and objects is systematically correlated with semantic expansions such as intensified rebuke, strengthened motivational appeal, and encoded exclusivity or restriction.

Conclusion

The study shows that syntactic displacement in *Nahj al Balagha* is a central mechanism of meaning production and stylistic differentiation rather than a marginal ornament. In conditional structures, preposed adjuncts and objects, coordinated pairs, and inverted descriptive compounds, Imam Ali exploits the flexibility of Arabic word order to redistribute prominence, restructure logical and temporal relations, and encode nuanced evaluative and ideological positions. Each deviation from basic syntax signals a reorientation of

perspective: promise may precede warning, divine authority may precede human reaction, or censure may precede the act that provokes it. Taqdim and takhir thus emerge as key to understanding how the text guides the reader toward specific interpretive pathways.

More broadly, the findings confirm the deep interdependence between syntax and thought that classical theorists associated with nazm. In Nahj al Balagha, the network of seemingly scattered lexical items is organized through a systematic interplay of syntactic and semantic structures. Marked word orders, when interpreted in their discourse context, illuminate the underlying architecture of Imam Ali's discourse: his prioritization of spiritual over material values, his severe condemnation of heedlessness, his insistence on divine centrality, and his didactic aim of awakening consciousness. Approaching Nahj al Balagha through syntactic foregrounding therefore sharpens our understanding of both its stylistic sophistication and its coherent ethical and theological worldview.